



انقلاب‌های عربی: گذار از نسل‌های چهارگانه نظریه انقلاب

دکتر مهدی زیبایی*



This is an open access article under the CC BY license (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

از آنجا که تمامی جریان‌های فکری موجود در نسل‌های مختلف نظریه انقلاب تنها قادر به شناخت و تفسیر ابعاد آن دسته از انقلاب‌هایی هستند که در صدد شناخت آنها برآمده‌اند، به نظر می‌رسد استفاده از آنها برای توجیه نظری انقلاب‌های آتی معقول و کارآمد نباشد. بر این اساس، شاکله اصلی نظریه‌های انقلاب در طول چهار نسل نظری پیشین مبتنی بر یک مجموعه از عوامل و مولفه‌های از پیش تعیین شده به عنوان عوامل پیشبرد انقلاب است که بنا بر ضرورت در تمامی انقلاب‌ها به ویژه انقلاب‌هایی که بعد از زمان ارائه آنها به وقوع پیوسته‌اند موضوعیت ندارد. با توجه به این توضیحات و عنوان نوشتار حاضر می‌توان این سوال را مطرح کرد، آیا تمامی ابعاد انقلاب‌های عربی به واسطه دیدگاه‌های موجود در نسل‌های چهارگانه نظریه انقلاب قابل توجیه و تبیین نظری هستند؟ نتیجه بررسی‌های بعمل آمده گویای آن است که حداقل در سه حوزه یعنی اتصال فرآیندی سطوح داخل و بین‌الملل در یک چارچوب تاریخی خاص، نقش بی‌طرفانه ارتش در تبدیل ناآرامی‌ها به انقلاب و در نهایت پیروزی انقلاب‌ها در شرایط فقدان رهبری با عوامل مورد اشاره در نظریه‌های پیشین تفاوت عمیقی دارند. مولف در این اثر قصد دارد بر پایه روش انطباق عوامل تاثیرگذار بر بروز ناآرامی‌های عربی در سه حوزه مذکور با عوامل مورد اشاره همسان در نظریه‌های چهارگانه انقلاب تفاوت‌های یاد شده را بررسی نماید.

کلیدواژگان

انقلاب‌های عربی، نظریه‌های انقلاب، ساختار-کارگزار، ارتش، رهبری

* نویسنده مسئول، استادیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)
ایمیل: zibaei@soc.ikiu.ac.ir

مقدمه

با آن که در مباحث علوم اجتماعی نسبت چارچوب نظری با تحولات جهان بیرون به طور عمده مبتنی بر رابطه پسینی است (تقدم نظر بر عمل) اما در مورد توجیه نظری انقلاب‌های سیاسی-اجتماعی به وقوع پیوسته در جهان بیرون وضعیت برعکس و مبتنی بر رابطه‌ای پسینی (تقدم عمل بر نظر) می‌باشد. به عبارت دیگر، نظریه‌های انقلاب به موازات تغییر در الگوهای سیاسی-اجتماعی حاکم نضج می‌یابند و در یک بستر تاریخی دامنه توجه خود را معطوف به موضوعات و عوامل مختلف می‌سازند. بر این اساس، نظریه‌های انقلاب در زمره مقولات امری پسینی قرار دارند؛ زیرا به اندازه تعداد انقلاب‌های به پیروزی رسیده در نظام هستی می‌تواند علت وجود داشته باشد و این علل با توجه به بستر اجتماعی و محل وقوع آنها دارای تفاوت هستند. مطالعه انقلاب‌ها تا به امروز شاهد امواج چهارگانه تاریخ طبیعی انقلاب‌ها، نظریه‌های عمومی انقلاب، نظریه‌های ساختاری و نسل چهارم نظریه انقلاب بوده است.

با نگاهی به آثار موجود در نسل‌های چهارگانه نظریه انقلاب مشخص می‌گردد که تمامی این نسل‌ها از عارضه‌ای به نام ذات‌گرایی رنج می‌برند. ذات‌گرایی به معنی شناخت پدیده‌های اجتماعی به واسطه ویژگی‌های از پیش تعیین شده است. این ادعا دلالت بر عدم تاثیر عنصر زمان در تحلیل‌های نظری انقلاب دارد. به عبارت دیگر، پیروزی انقلاب بیش از هر عامل دیگر ناشی شکل‌گیری یک وضعیت انقلابی تمام عیار است که در آن سیر توالی حوادث مسیر انقلاب را تعیین می‌سازد (Lawson, 2019: 63). در این چارچوب، تعامل بین داخل و بین‌الملل به مثابه فرآیندی است در کنار یکدیگر انقلاب را به نتیجه می‌رساند. با این حال، سطوح درونی و بیرونی بر یکدیگر رجحان ندارند بلکه تعامل بین آنها برای پیشبرد پروژه انقلاب ضروری است. بر این اساس، ناآرامی‌هایی که در سال ۲۰۱۱ جهان عرب را در بر گرفت و در برخی از کشورها نظیر تونس و مصر زمینه‌ساز پیروزی انقلاب گردید انعکاسی از فشارهای محیط بین‌الملل در حوزه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و ... در کنار ناکارآمدی نهاد دولت در داخل بود.

عامل دیگری که در انقلاب‌های عربی نقشی پررنگ ایفا کرد نهاد ارتش بود. برخلاف دیدگاه‌های مطروحه در نظریه‌های چهارگانه استفاده دولت از خشونت عریان نهادهای نظامی و انتظامی یا ائتلاف بین ارتش و دیگر بخش‌های داخلی خواه دولت یا طبقه زمین‌دار نبود بلکه استقلال ارتش در طول ناآرامی‌های و عدم حمایت آنها از دولت پیشین ادامه مسیر را برای انقلابیون همراه ساخت. برای مثال، در تونس عدم تاثیرگذاری آن در نائل آمدن کشور به مقام استقلال و غیر نظامی بودن حبیب بورقبیه به عنوان فردی که تونس را در مسر گذار به دوران پسااستعمار رهبری نمود باعث ضعف نهادی ارتش شده است. اما این وضعیت در مورد مصر تا اندازه زیادی متفاوت است، از زمان هموارسازی مسیر دخالت نظامیان در اقتصاد توسط انور

سادات نخست‌وزیر مصر تا زمان بروز ناآرامی‌های عربی، ارتش نقش برجسته‌ای در اقتصاد این کشور داشته است. به طوری که برخی رقابت‌های بین این نهاد و فعالیت‌های اقتصادی جمال مبارک پسر حسنی مبارک نخست‌وزیر مصر در زمان بروز ناآرامی را دلیل بی‌طرفی ارتش در ناآرامی‌ها برمی‌شمارند (Shama, 2019: 28).

در نهایت مساله رهبری که از موضوعات نسبتاً جدید و مورد اشاره در نسل چهارم نظریه‌ها می‌باشد در انقلاب‌های عربی در شکلی دیگر خود را نشان داد. هدایت ناآرامی‌ها برای رسیدن به نقطه پایانی و موفقیت انقلاب متکی بر شبکه‌های اجتماعی مجازی و تیم رهبری ناشناخته بود. این وضعیت دلالت بر انطباق رویه‌های انقلابی از ساختارهای اجتماعی و فناورانه حاکم در هر دوران دارد. به عبارت دیگر، در اینجا نیز برای بار دیگر عنصر زمان در نظریه انقلاب خودنمایی می‌کند از آن حیث که در دوره‌های فراگیری شبکه‌های مجازی شاهد پیروزی انقلاب‌های فیسبوکی یا توئیتری در تونس و مصر هستیم.

۱- پیشینه پژوهش

کتاب «گونه‌شناسی نظریه‌های انقلاب: مروری بر نظریه‌پردازی پیرامون انقلاب‌ها در قرن بیستم» (۱۳۹۳) حاوی گردآوری و ترجمه مقالات پراکنده جک گلدستون و جان فوران است که به طور موجز به انقلاب‌های عربی اشاره دارد. در بخش پیوست این اثر مقاله‌ای با عنوان «انقلاب‌های ۲۰۱۱: شکندگی و بهبودپذیری دیکتاتوری‌های خاورمیانه» از گلدستون وجود دارد که ضمن انکار شباهت انقلاب‌های عربی و انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ و ۱۹۸۹ اروپا آنها را برآمده از دیکتاتوری سلطانی می‌داند. وی در ادامه به بیان مولفه‌هایی به عنوان پیش‌نیاز انقلاب‌ها می‌پردازد که به هر دو سطح داخلی و خارجی اشاره دارد.

فصل دهم آخرین اثر جک گلدستون «مقدمه‌ای بسیار کوتاه بر انقلاب‌ها» (۱۳۹۶) با عنوان «انقلاب‌های عربی سال ۲۰۱۱: تونس، مصر، لیبی و سوریه» به طور عمیق‌تر به ابعاد مختلف انقلاب‌های عربی می‌پردازد. او در این اثر چهار انقلاب تونس، مصر، لیبی و سوریه را واکاوی می‌کند. با توجه به تمرکز مولف به روند حوادث در کشورهای مورد بحث، این اثر صرفاً بیان‌روایی از اتفاقات به وقوع پیوسته و توصیف انباشت تاریخی شرایط است. نویسنده در ادامه به چرایی عدم بروز انقلاب در نظام‌های پادشاهی نظیر مراکش و عربستان می‌پردازد و با طرح نکاتی به آن پاسخ می‌دهد.

دنیل ریتز در کتاب «قفس آهنی لیبرالیسم: سیاست بین‌الملل و انقلاب‌های غیر مسلح در خاورمیانه و شمال آفریقا» (۲۰۱۴) با پیوند هنجارهای جهانی لیبرال و گسترش انقلاب‌های غیر مسلح به موضوع سرنگونی رژیم سیاسی از طریق بسیج توده‌ای عمدتاً غیرخشونت‌گرا، عناصر

کلیدی طرح اولیه نسل پنجم نظریه‌های انقلاب را ارائه می‌دهد. او با در نظر گرفتن تمایز بین انقلاب‌های سیاسی که ساختارهای دولت و رژیم‌ها را تغییر می‌دهد و انقلاب‌های اجتماعی که زمینه‌ساز تغییر روابط اجتماعی است مطالعات خود را به انقلاب‌های سیاسی محدود می‌سازد و به چرایی تبدیل انقلاب‌های مسلح به غیر مسلح و موفقیت انقلاب‌های غیر مسلح می‌پردازد. دیگر اثر قبلاً ملاحظه کتاب «انقلاب کجا رفت؟ سیاست متخاصم و کیفیت دموکراسی» (۲۰۱۶) از دوناتلا دلا پورتا است. به باور وی بدنه اصلی نسل پنجم نظریه انقلاب متنی بر نوع دسته‌بندی انقلاب‌ها بر پایه وسعت بسیج عمومی و نتایج محدود می‌باشد. او در کتاب خود به دو عبارت خاص یکی انقلاب غایب^۱ و دیگری انقلاب ناپدید^۲ اشاره دارد. انقلاب غایب انقلابی کلاسیک و معطوف به تغییر اجتماعی است و انقلاب نامرئی انقلابیست که انتظارات مشارکت‌کنندگان در آن کاملاً تحقق نیافته نمی‌یابد. او معتقد است انقلاب‌های سال ۱۹۸۹ اروپای شرقی و ناآرامی‌های عربی سال ۲۰۱۱ نشان از تاثیر تجربیات این تحولات بر نتایج رژیم‌های جدید دارد.

چنانچه مشاهده می‌شود هر یک از آثار مورد اشاره به پاره‌ای از جنبه‌های انقلاب‌های عربی از دیدگاه نظری پرداخته‌اند که از برخی جهات دارای نوآوری هستند. اما هیچیک از آنها به ذات‌گرایی نسل‌های پیشین نظریه انقلاب و تفوق و برتری یکی از سطوح تحلیل در نظریه‌های معتقد به اتصال سطوح از یک سو و نقش متفاوت عوامل ارتش و رهبری در پیروزی انقلاب‌های عربی (تونس و مصر) سخن به میان نیاورده‌اند. بر این اساس، مقاله حاضر قصد دارد سه بعد افتراقی مورد اشاره در بخش مقدمه یعنی تلفیق فرآیندی سطوح، بیطرفی ارتش و فقدان رهبری را تحلیل نماید و از این حیث گامی در جهت مرتفع نمودن شکاف بین حوادث انقلاب‌های عربی و نظریه‌های انقلاب بردارد.

۲- مبانی نظری

نسل اول نظریه‌های در پرتو آثار متفکرینی چون جورج پتی، کرین برینتون و پیتیریم سروکین غالباً به عنوان منتقد انقلاب شناخته می‌شود. در این ارتباط، برینتون انقلاب‌ها را به تب تشبیه می‌کند. از نظر وی اولین نشانه انقلاب کاهش اعتماد به نفس رژیم قدیم به جهت افزایش انتظارات در عامه مردم، ظهور ایدئولوژی‌های سیاسی جدید و ارتقاء سطح تنش‌های اجتماعی است. این بحران با تصاحب قدرت دولت پیشین مرتفع می‌شود، رژیم جدید در ابتدا میانه‌رو است اما به واسطه تعصب ایدئولوژیک و درگیری با نیروهای ضدانقلابی به تدریج رادیکال خواهد شد.

1. Absent Revolution

2. Disappeared Revolution

در این راستا، افراط‌گرایی تندروها در رژیم جدید به ظهور اردوگاه وحشت می‌انجامد که مانند ساتورن‌الیه یونان باستان فرزندان خود را می‌بلعد. پس از آن دوره نقاهت فرا می‌رسد که نشانه آن ترمیدور است، «دوره آرامشی که بریتون آن را با سقوط روبسپیر در جولای ۱۷۹۴ و پایان دوره وحشت انقلاب فرانسه پیوند می‌زند» (Brinton, 2011: 240).

ظهور نسل دوم نظریه‌پردازان انقلاب به دوره پس از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد که تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها به دنبال تشریح ارتباط بین نوسازی و ناآرامی در جهان سوم بودند. این پژوهشگران که جیمز دیویس و تد رابرت‌گر از چهره‌های برجسته آنها به حساب می‌آیند، مدعی افزایش انتظارات عمومی و گسترش فرصت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در طول دوره‌های نوسازی بودند. دیویس معتقد بود رشد سریع دوره اولیه نوسازی با گذشت زمان شاهد افول اقتصادی می‌گردد، فرآیندی که وی آن را منحنی جی نامید (Malakutian, 2014: 96-7) و آن را در چارچوب مفهوم محرومیت نسبی ارائه نمود. از نظر وی شکاف بین انتظارات مردم و شرایط موجود (در شکل آرزوهای تحقق نیافته) سرچشمه مشکلات است. در این چارچوب، اختلاف بین احساس بر خورداری از حق و ظرفیت دستیابی به اهداف مورد نظر باعث ایجاد نارضایتی و در نهایت زمینه‌ساز بروز ناآرامی‌های انقلابی است. دیویس و گر نامیدی و پرخاشگری برآمده از محرومیت نسبی را پایه وقوع انقلاب‌ها می‌دانند.

نسل سوم نظریه انقلاب در پاسخ به ناکارآمدی نظریه‌پردازان نسل پیشین ظاهر شد. این نسل که شامل ساختارگرایانی چون برینگتون مور، اریک وولف، تدا اسکاچپول و جک گلدستون است، انقلاب‌ها را به عنوان پدیده‌هایی می‌شناسد که وقوع آنها منوط به ظهور مولفه‌های ساختاری نظیر پاسخ‌های بورژوازی و رعایا به تجاری‌سازی کشاورزی، نقش دهقانان متوسط در تبدیل شورش‌های محلی به ناآرامی‌های انقلابی، شکاف در بدنه نخبگی، وضعیت بحرانی ناشی از کشمکش بین‌المللی و تغییرات جمعیتی تاثیرگذار بر خزانه دولت است. این موارد موجب تضعیف مشروعیت حکومت‌ها و ایجاد اشکال جدیدی از رقابت درون نخبگی می‌گردند. نظریه-پردازان این نسل عوامل بین‌المللی چون توسعه ناموزون سرمایه‌داری، درگیری نظامی و الگوهای مهاجرتی را نیز در تفاسیر خود در نظر می‌گیرند. در مجموع، این «موج نظری ترکیبی از عوامل داخلی و بین‌المللی را به عنوان عوامل اصلی انقلاب برمی‌شمارد» (Malakutian, 2013: 187).

آثار فوران، پارسا، گلدستون، سلینگ و سایرین راه را برای ورود به نسل چهارم نظریه‌های انقلاب هموار ساخت. این نسل، انقلاب‌ها را به عنوان آمیزه اتصالی بحران سیستمی، گشایش ساختاری و عمل دسته‌جمعی می‌بیند که در نتیجه تلاقی عوامل بین‌المللی، اقتصادی، سیاسی و نمادین ظاهر می‌شود. گلدستون مدعی است که رویکردهای نسل چهارم به دنبال تایید عوامل

¹. Saturn

بی‌ثباتی نیستند، زیرا عوامل عدیده‌ای برای اشاره به این وضعیت وجود دارد، این نسل خواهان ابهام‌زدایی از ثبات است. برای گلدستون طیفی از عوامل که مشروعیت دولت را مختل می‌سازد به طور جدی برای ثبات دولت‌ها مشکل‌آفرین هستند و عدم ثبات پیش‌نیاز ضروری برای ایجاد وضعیت بحرانی انقلاب می‌باشد. اگر دولت کارویژه‌های اصلی خود را به نحوه احسن اجرا نماید، توان دستگاه قهریه دچار تغییر نشود و طبقه نخبگی متحد و وفادار به رژیم باقی بماند امکان وقوع انقلاب وجود نخواهد داشت. در این بستر، «نسل چهارم نظریه انقلاب موضوع تحلیل را از چرایی وقوع انقلاب به شناخت شرایط بی‌ثبات کننده دولت‌ها تغییر داد» (Goleston, 2018: 381).

۳- گذار انقلاب‌های عربی از نسل‌های چهارگانه نظریه انقلاب

انقلاب‌های عربی حاوی پاره‌ای از ابعاد نوین هستند که پیش از این در نظریه‌های انقلاب مورد توجه قرار نگرفته‌اند. بررسی خط سیر نظریه‌های انقلاب بازگو کننده دو واقعیت در مورد آنهاست. اول، هر چهار نسل انقلاب به واسطه گرایش‌های ذات‌گرایانه خود خواهان جمع‌آوری شماری از مولفه‌ها یا تعیین شرایط خاص به عنوان پیش‌زمینه بروز انقلاب می‌باشند. حال آن که نگرش خطی به تحولات باعث نادیده گرفتن تفاوت‌های اجتماعی جهان واقعی و عدم توجهی به عنصر زمان در بروز انقلاب‌ها می‌گردد. دوم، وجود انشعاب تحلیلی^۱ در تمامی موج‌های نظری به طور عام و نسل‌های سوم و چهارم به طور خاص می‌باشد که در پیش شرط‌های ساختاری و عمل استراتژیک قابل مشاهده است. مراد از انشعاب تحلیلی شکاف بین دو حوزه داخل و بین‌الملل در تحلیل بروز انقلاب می‌باشد. علاوه بر این، نقش بی‌بدیل ارتش‌ها در چارچوب مشارکت منفی و شکل‌گیری انقلاب بدون وجود رهبر یا طبقه رهبری از خصوصیات منحصر به فرد انقلاب‌های عربی هستند که شاید بتوان آنها را از نشانه‌های عبور از نسل‌های چهارگانه نظریه انقلاب و ورود به نسل پنجم برشمرد. در ذیل هر یک از سه بخش به طور مجزا تحلیل خواهد شد.

۱-۳- وجود دو قطبی ساختار-کارگزار در پرتو نگرش فرآیندی

جهان اجتماعی شامل واحدهای تحلیل است که دارای ویژگی‌های خاص هستند، تعامل بین آنها موجب ظهور الگوهای ثابتی می‌گردد که تداومشان مجزا از ساختار است. با این حال؛ بحث جاری در حوزه نظریه‌های انقلاب دلالت بر ضرورت وجود عوامل خاص در پیروزی انقلاب دارد. بررسی انقلاب‌ها در بستری اجتماعی مبین آن است که وقوع انقلاب بیش از آن که منوط به شناخت و موجودیت یک مجموعه از ویژگی‌های اصلی باشد، ناشی از یک فرآیند تاریخی است؛ تنوع نمونه‌های انقلابی گویای خاص بودن آنهاست. به عبارت دیگر، انقلاب‌ها مجموعه‌های

^۱. Essentialism

^۲. Analytic Divarication

خاصی هستند که از نظر تاریخی قابل تکرار نیستند. در این بستر زمان بروز وقایع انقلابی اهمیت فراوانی دارد. برای مثال انجام اصلاحات دولتی در شرایط انقلابی می‌تواند با توجه به زمان اجرای آنها قرین موفقیت یا شکست گردد. اگر اصلاحات به طور مناسب در مراحل اولیه اجرا شود امکان کاهش فشار بسیج انقلابی نظیر آنچه در مراکش و دیگر پادشاهی‌های عربی روی داد، وجود دارد؛ چنانچه با تاخیر اجرا شود می‌تواند به مانند تونس و مصر زمینه‌ساز تغییر حکومت گردد. بنابراین، تنها یک ویژگی/ویژگی‌های خاص نمی‌تواند در ارتباط با انجام اصلاحات دولتی طی وضعیت انقلابی مورد اشاره قرار گیرد و بازه زمانی ظهور یک جنبش مخالف به اندازه چگونگی سازماندهی آن حائز اهمیت است (Lawson, 2019: 9).

گلدستون دوازده عنصر تاثیرگذار در انقلاب‌های رنگی را با بررسی انقلاب‌های ایالتی علیه حکومت اسپانیا در قرن شانزدهم و نمونه‌های امروزی در اوکراین و دیگر مناطق را برجسته می‌سازد. او به شرایط لازم برای ایجاد اختلال در ثبات نظیر فشارهای اقتصادی یا عدم حمایت از رژیم‌های وابسته، تغییر الگوهای جمعیتی و الگوهای جدید حذف مردم اشاره می‌کند که به نوبه خود باعث ایجاد وضعیت انقلابی می‌شوند؛ این موارد ضمن ایجاد بی‌ثباتی اجتماعی به عنوان عوامل اصلی انقلاب‌ها عمل می‌کنند. چنین تحلیلی به مانند دیگر رویکردها در نظریه‌های انقلاب مبتنی بر این فرض روش‌شناختی است که انقلاب‌ها متشکل از ویژگی‌های مشخص هستند و می‌توان آنها را طبقه‌بندی (نظیر مولفه‌های مورد اشاره گلدستون در خصوص وقوع انقلاب‌های رنگی) یا ترکیب (مانند ارائه تحلیل‌های صفر و یک از انقلاب‌های جهان سوم توسط فوران) نمود (Goldeston, 2016: 76-80; Panahi and Baghini, 2015: 91-2). این نگرش حداقل از وادی نظر اشاره‌ای به پیچیدگی جهان اجتماعی و تغییر در تجربیات انقلابی ندارد.

از منظر انشعاب تحلیلی نسل‌های اول و دوم نظریه‌ها، انقلاب را صرفاً به عنوان پدیده‌هایی درون‌زاد می‌بینند. نسل سوم که به عنوان نظریه‌های ساختاری-کارکردی شناخته می‌شود در واکنش به نسل‌های پیشین پا را از مرزهای داخلی محیط جغرافیایی بروز انقلاب فراتر می‌گذارد و محیط بین‌الملل را به عنوان مولفه تاثیرگذار در بروز انقلاب معرفی می‌کند. در این ارتباط اسکاچپول به عنوان نظریه‌پرداز شهیر نسل سوم مدعی است که توضیح انقلاب‌های اجتماعی بدون اشاره به ساختارهای بین‌المللی و توسعه تاریخی جهان امکان‌پذیر نیست. «او نقش سازنده دو عامل بین‌المللی یعنی گسترش ناموزون سرمایه‌داری و رقابت نظامی بین دولت‌ها را در بروز انقلاب‌ها برجسته می‌داند» (Khoramshaad, 2004: 93). نویسندگان نسل چهارم که برای فائق آمدن بر نقایص نسل پیشین و ارائه یک تفسیر کامل، فرهنگ و ایدئولوژی را به پیش شرط‌های ساختاری پیوند زدند. برای مثال میثاق پارسا در تحلیل انقلاب ایران، آسیب‌پذیری ساختاری رژیم شاه و چگونگی سیاسی شدن تعاملات بازار توسط دولت را ترکیب می‌کسازد. به باور وی وابستگی

دولت ایران به حامیان خارجی و به طور خاص آمریکا همراه با گسست در بدنه نخبگی شرایط را برای فعالیت گروه‌های مختلف از روحانیون تا بازاری‌ها فراهم نمود. به باور وی «آسیب‌پذیری دولت مولفه‌ای مجزا در عامل ظهور شرایط انقلابی است که با آشکار شدن این پیش‌شرط دیگر متغیرها نظیر شکل‌گیری ائتلاف مخالفین و بسیج توده و زمان بروز انقلاب مشخص خواهد شد» (Parsa, 2000: 22). این انشعاب ویژگی اصلی رویکردهای نسل چهارم به حساب می‌آید. به عبارت دیگر نسل چهارم نظریه انقلاب‌ها دارای دو کاستی قابل ملاحظه است: اول، برخورداری از انشعاب تحلیلی بین عوامل داخلی و بین‌المللی و دوم، در نظر گرفتن نقش حداقلی برای بین‌الملل.

انقلاب‌های عربی به عنوان یکی از موج‌های بزرگ انقلابی ضرورت عبور از دو قطبی ساختار-کارگزار در تحلیل انقلاب‌ها را برجسته ساخت. این انقلاب‌ها در کشورهایی به وقوع پیوست که نظام دولت در آنها توسط قدرت‌های بین‌المللی شکل گرفته‌اند. به عبارت دیگر، موجودیت نهاد دولت در اکثر کشورهای عربی به استثناء چند مورد محدود بیش از آنکه برآمده از احساس نیاز داخلی و رشد خودجوش باشد انعکاسی از برنامه‌های بین‌المللی برای سازماندهی وضعیت سیاسی آنها است. «حمایت‌های بیرونی از دولت‌های عرب یکی از مولفه‌های اصلی بقاء این دولت‌ها در طول تاریخ شکل‌گیری نظام دولت در این منطقه است» (Zibaei, 2018: 49). در این ارتباط، حمایت از حکومت‌های مستبد عرب در برابر جمعیت مربوطه که از مولفه‌های تأمین اهداف نظم منطقه‌ای مورد نظر بازیگران بزرگ بین‌المللی به حساب می‌آید، یکی از دلایل اصلی طغیان جمعیت در انقلاب‌های عربی بود که پایه اول تعامل ساختار-کارگزار^۱ در بروز انقلاب می‌باشد.

پایه دیگر پیوند ساختار-کارگزار در بروز طغیان طی انقلاب‌های عربی فشارهای سیاسی-اقتصادی نهادهای پولی-مالی بین‌الملل برای اجرای الگوی اقتصاد لیبرالی در کشورهای عربی است. پس از تحولات سیاسی-اقتصادی نظام بین‌الملل در دهه ۷۰ میلادی نهادهای مالی بین‌الملل تحت رهبری آمریکا برنامه تغییر الگوی اقتصادی در کشورهای جهان سوم را در دستور کار قرار دادند (Hinnebusch, 2012: 26-7). در این راستا، تخصیص وام به کشورهای جهان سوم منوط به پیاده‌سازی برنامه‌های تعدیل اقتصادی، عدم دخالت دولت در امر اقتصاد، اجرای خصوصی‌سازی و ... گردید. اجرای برنامه‌های فوق، شرایط را برای ظهور الگوی خاص اقتصادی در جهان عرب مهیا ساخت که از آن با عنوان سرمایه‌داری رفاقتی نام برده می‌شود. در این الگو عناصر نزدیک به حکومت با توجه به دسترسی به امکانات به آسانی صاحب اموال و خدماتی شدند که تا پیش از

^۱. Agent-Structure

^۲. Crony Capitalism

اجرای برنامه‌های تعدیل اقتصادی در اختیار عموم قرار داشت. این وضعیت ضمن ایجاد شکاف در بدنه اجتماع باعث تعمیق فقر در کشورهای عرب گردید؛ به طوری که زمینه شکل‌گیری یک ائتلاف بزرگ توسط طبقات اجتماعی مختلف علیه طبقه نوکیسه وابسته به نظام سیاسی و برخوردار از رانت‌های اقتصادی فراگیر را فراهم نمود (Zibaei and Simbar, 2017: 25-8). بر این اساس، نقش بین‌الملل در بروز انقلاب‌های عربی در کنار ناکارآمدی نهادهای داخلی در پیشبرد برنامه‌های اقتصاد لیبرال قرار دارد.

۲-۳- نقش ارتش در پیروزی انقلاب‌ها

توجه به نهاد ارتش در نظریه‌های انقلاب از نسل دوم نظریه‌ها آغاز شد و با ضعف و قوت در نسل سوم نیز مورد توجه نویسندگان مختلف قرار گرفت و دو نویسنده منتسب به گرایشات اجتماعی و سیاسی این موج بیشترین توجه را به عامل نیروی نظامی داشتند. در نحله اجتماعی، چالمرز جانسون نیروهای نظامی را عامل اصلی شکست یا پیروزی یک انقلاب می‌دانست. وی معتقد بود که با خروج جامعه از حالت تعادل، علایق خفته برای تغییر ساختار موجود آشکار می‌گردد. پس از مدتی، «افراد ناراضی از پایگاه‌های خود به تدریج به یکدیگر می‌پیوندند و اعتراضات خیابانی را به وجود می‌آورند» (Abbasi, 2017: 44). بر این اساس، حکومت از سرکوب به وسیله نیروهای ارتش، برای حفظ یا حمایت از نظم و وضعیت موجود بهره می‌برد. از نگاه جانسون، عوامل تسریع‌کننده انقلاب شامل مولفه‌هایی هستند که با ظاهر شدن ناتوانی نخبگان در حفظ انحصار خود بر قوه قهریه، بروز انقلاب را ممکن می‌سازند. عوامل تسریع‌کننده انقلاب از دیدگاه وی به طور مستقیم بر قوای مسلح حکومت تأثیر می‌گذارند و تأثیرگذار بر استحکام نیروهای نظامی هستند؛ یعنی «عوامل دارای تأثیر منفی بر انضباط، سازمان‌دهی، ترکیب و وفاداری نظامیان» (Harati and Pakzad, 2019: 30). در نحله سیاسی، چارلز تیلی نیز به نقش ارتش در پیروزی انقلاب‌ها اشاره می‌کند. او تصاحب امکانات و منابع لازم برای مقابله با نظام حاکم را شرایط ضروری پیروزی انقلاب می‌داند (Goldeston and Foran, 2014: 43-4). او معتقد است ناخرسندی و کشمکش از اجزای اصلی زندگی سیاسی به حساب می‌آیند اما فقط هنگامی امکان بروز انقلاب وجود دارد که مخالفان به منابع مورد نیاز و لازم برای به چالش کشیدن رژیم حاکم دسترسی داشته باشند. به نظر تیلی نتایج انقلابی منوط به چهار شرط است: «اول، تقابل مردم جامعه با حکومت؛ دوم، وجود نیروهای نظامی در ائتلاف‌ها؛ سوم، بی‌طرفی نیروهای نظامی یا اعلام وفاداری به معترضین؛ چهارم، تسلط اعضای ائتلاف‌های انقلابی بر دستگاه و نهادهای حکومتی» (Hosseinzadeh and Shafiee Ardestani, 2017: 87).

¹. Accelerating Factor

در نسل سوم نظریه‌های انقلاب متفکران به مشکلات بنیادین مربوط به شرایط و میزان انسجام نیروهای نظامی و محدودیت‌های ساختاری استفاده دولت از این نیروها پرداختند. در این راستا، الن کای تریمبرگر به نوع خاصی از انقلاب اشاره دارد که در آن نظامیان و بروکرات‌های صاحب منصب برای اجرای برنامه‌های نوسازی مبتنی بر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، حاکمان سنتی را در جامعه حذف می‌کنند و زمینه‌ساز یک جنبش انقلابی می‌گردند. این شکل از انقلاب که تریمبرگر آن را انقلاب از بالا می‌نامد ائتلافی از نیروهای نظامی و بروکراتیک بر آمده از طبقات زمین‌دار و بازرگانان می‌باشد (Trimberger, 1978). در ادامه تدا اسکاچپول با پیوند بین محیط بین‌الملل و نیروهای نظامی نقشی نوینی برای ارتش در نظریه انقلاب تعریف نمود. با باور وی ضعف یک ارتش در قیاس با نیروهای نظامی رقیب در صحنه بین‌الملل و رفتارهای توسعه‌طلبانه و فراقانونی آن در داخل یکی از عوامل اصلی در بروز انقلاب است؛ در این ارتباط، وی از دو نمونه روسیه و پروس نام می‌برد که در اولی ضعف ارتش زمینه انقلاب ۱۹۱۷ را فراهم ساخت و در دومی توانمندی ارتش مانع پیروزی مخالفین در موج انقلابی سال ۱۸۴۸ بود (Skocpol, 2010: 110-131).

به طور کلی جایگاه نیروی نظامی در دولت‌ها مبتنی بر دو دیدگاه مجزا می‌باشد. اول، فعالیت در راستای تامین منافع ملی کشور صرف نظر از نوع نظام سیاسی حاکم بر کشور؛ دوم، تامین امنیت رژیم و اعضای وفادار به آن. در نظام‌های سیاسی که در آنها دولت-ملت به معنای کامل آن شکل گرفته باشد وظیفه تامین منافع ملی کشور بر عهده دولت است و ارتش، ابزاری در دست دولت برای تامین آن به حساب می‌آید. دیدگاه دوم دلالت بر نظام‌های سیاسی دارد که بین منافع دولت و ملت شکاف عمیقی وجود دارد، به طوری که وظیفه رژیم سیاسی صرفاً محدود به تامین منافع طبقه حاکم است. بدون شک، در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای عربی نهاد ارتش در دوره پیش از بروز ناآرامی به عنوان ابزاری در دست خانواده سلطنتی یا طبقه الیگارشی حاکم تصور می‌گردید که هدف آن تامین منافع صاحبان قدرت بود (Lotito, 2018). از این زاویه نقش آفرینی ارتش در برخی از انقلاب‌های عربی دارای نکاتی جدید برای تکمیل نظریه‌های انقلاب خواهد بود. با توجه به محدودیت‌های نوشتاری از حیث واژگان مقاله و جایگاه متفاوت نهاد ارتش در انقلاب‌های عربی، امکان اشاره به تمامی آنها در یک اثر میسر نیست؛ پس در اینجا برای نمونه صرفاً به عملکرد یک ارتش (مصر) در طول ناآرامی‌ها اشاره می‌گردد. اقدامات ارتش مصر در انقلاب سال ۲۰۱۱ از دو منظر با نمونه‌های مورد اشاره در نظریه‌های انقلاب تفاوت دارد: اول، بی‌طرفی ارتش علیرغم برخورداری از قدرت لازم برای سرکوب

¹. Revolution from Above

ناآرامی‌ها؛ دوم، ورود نظامی‌ها به تحولات در پرتو منافع اقتصادی ایشان. در طول ناآرامی‌ها مصر فرماندهان ارتش تصمیم گرفتند با معترضین برخورد نکنند؛ در این ارتباط، شورای عالی نیروهای نظامی یک کودتا ظاهری را به نمایش گذاشت. در حالی که معترضین شعار ارتش و مردم یک دست هستند را سر می‌دادند، ارتش مبارک را خلع نمود و حکومت را در دست گرفت. علت اصلی بی‌طرفی نظامی‌ها در ناآرامی‌های مصر نارضایتی آنها از روند انعقاد قراردادهای تجاری بین‌المللی توسط جمال مبارک فرزند رئیس‌جمهور مصر بود که نهاد ارتش هیچ نقشی در آن نداشت. در این ارتباط، «کهولت سن مبارک و بیماری‌های عدیده وی در دوره پیش از بروز ناآرامی، باعث شکل‌گیری این تصور در بین نظامیان گردید که مبارک با ایجاد شرایط برای فعالیت اقتصادی فرزند خود در بدنه دولت قصد دارد زمینه جانشینی او را در دوره کناره‌گیری از قدرت مهیا سازد» (Abul-Magd, 2013: 2). ناآرامی‌های مصر فرصت مناسب را در اختیار نظامیان قرار داد تا ضمن سوار شدن بر موج تغییرات، برنامه‌های آتی حسنی مبارک برای تداوم احتمالی قدرت در خانواده خود را خنثی نمایند. بر این اساس، بی‌طرفی ارتش تا اندازه زیادی متأثر حفظ جایگاه خود در تحولات آتی و استمرار منافع اقتصادی مربوطه بود؛ نقشی که در هیچ یک از نمونه‌های مورد اشاره در نظریه‌های انقلاب مشابه آن وجود ندارد.

ورود ارتش به فعالیت‌های اقتصادی در مصر با فرآیند نظامی‌زدایی از حکومت در اولین سال‌های دولت ناصر رقم خورد. فرآیند مذکور تحت ریاست جمهوری سادات به واسطه احساس تهدید نسبت به سیاست‌های صلح‌طلبانه وی در برابر اسرائیل سرعت گرفت، زیرا این صلح موجودیت ارتش را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. سادات و جانشین وی حسنی مبارک به جای آماده سازی ارتش به منظور آغاز دور جدید نبرد علیه اسرائیل علت وجودی متفاوتی برای این نهاد تعریف نمودند، ارتش به بازیگر اصلی در عرصه اقتصاد مصر بدل شد. بنا بر گزارشات غیر رسمی، ارتش ۴۰ درصد اقتصاد را در کنترل دارد، به طوری که یک امپراتوری اقتصادی در مصر به حساب می‌آید (Zakerian and Emadi, 2018: 86). ورود ارتش به اقتصاد موجب نقض اصول بنیادین نئولیبرالیسم است و برخی از ناظرین به تنش بین منافع نظامیان و سرمایه‌داران رفاقتی بهره‌مند از اصلاحات اقتصادی اشاره دارند. این نکته می‌تواند یکی از دلایل عدم نگرانی ارتش از سقوط مبارک و مقابله آن با سرمایه‌داران رفاقتی باشد. اما دلایل دیگری نیز برای برکناری مبارک توسط ارتش بیان می‌شود: سرنگونی مبارک بهتر از آن بود که وی موجب سقوط تمامی اجزاء دولت گردد، در این چارچوب رهبران نظامی بیشتر تمایل به قربانی کردن نفر اول کشور داشتند.

۳-۳- جایگاه رهبری در موفقیت مبارزات انقلاب

یکی از مولفه‌هایی که به طور خاص در نسل چهارم نظریه‌های انقلاب مورد اشاره قرار

گرفت، نقش رهبران در پیروز انقلاب‌ها می‌باشد. اهمیت جایگاه رهبران در هدایت انقلاب تا اندازه‌ایست که تصور تاریخ انقلاب‌ها بدون اشاره به نام رهبرانی چون کرامول، روبسپیر، واشینگتن، لنین، مائو، امام خمینی^(ره) و ... امکان‌پذیر نیست. از منظر روانشناسی سیاسی شخصیت رهبران و قدرت نفوذ آنها در جامعه از نکات تاثیرگذار در پیشبرد اهداف انقلاب به حساب می‌آید. با این حال تحولات جهان بیرونی گویای آن است که تمام رهبران انقلابی در جامعه مربوطه دارای شخصیت کاریزماتیک بوده‌اند؛ به طوری که قادر به استفاده از نفوذ اجتماعی خود در پیشبرد اهداف مورد نظر باشند. شکست پاره‌ای از انقلاب‌ها نظیر انقلاب گرانادا و عدم موفقیت در دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده زمینه را برای توجه نظریه‌پردازان انقلاب در نسل چهارم به عامل رهبری و قیاس انقلاب‌های مختلف از منظر نقش رهبران در هدایت مطالبات مردمی جلب نمود.

در این ارتباط، انقلاب‌های عربی از حیث عدم برخورداری از رهبر خاص یا ائتلاف نخبگان رهبری مشخص و بهره‌برداری از ظرفیت شبکه‌های اجتماعی جدید در بستر اینترنت، موجب شکل‌گیری گونه جدیدی از انقلاب‌ها از حیث رهبری و سازماندهی اعتراضات است؛ به طوری که «برخی از نویسندگان برای اشاره به آن از عبارت انقلاب‌های فیسبوکی یا توئیتری استفاده می‌کنند» (Westmoreland and Allan, 2016: 206). از سال ۲۰۰۴ پس از ظهور رسانه‌های اجتماعی نامگذاری ناآرامی‌هایی چون مولداوی، اوکراین و... به واسطه فن‌آوری خاصی که مشارکت‌کنندگان در ناآرامی‌ها از آن بهره می‌بردند باعث کمرنگ شدن نقش رهبری در انقلاب‌ها گشت؛ به طوری که پس از پیروزی انقلاب در تونس روزنامه‌نگاران تصمیم گرفتند از واژه انقلاب ویکی‌لیکسی استفاده کنند، عنوانی که به طور خاص بر اطلاعات نشت یافته آمریکا در فضای مجازی پیرامون فساد تاکید داشت.

با این حال، بحث بر سر نقش رهبری رسانه‌های اجتماعی در پیشبرد انقلاب‌های عربی به دو اردوگاه مخالف متشکل از موافقان و مخالفان محیط سایبری تقسیم می‌شود. دسته اول بر نقش ضروری فناوری در ایجاد جامعه‌ای اعتراضی در فضای سایبری تاکید می‌کنند چون فضای واقعی برای سازماندهی و رهبری فعالیت ضد رژیم در کشورهای عربی وجود نداشت. آنها به گسترش سریع رسانه‌های اجتماعی در منطقه اشاره دارند که توانایی پاسخگویی موثر حکومت‌ها را تحت‌الشعاع قرار داد و فراخوان‌های مرتبط با اعتراضات در صفحات فیسبوک گام اولیه انقلاب بود. برای مثال در مصر، گروه پشتیبان یکی از این صفحات، جنبش جوانان ۶ آوریل^۳ بود؛ «نام

^۱ . Political Psychology

^۲ . WikiLeaks Revelations

^۳ . April 6 Youth Movement

این گروه اشاره به روز فراخوانی دارد که طرفداران آن در حمایت از کارگران محله الکبری برای برگزاری یک تظاهرات عمومی در سال ۲۰۰۸ اعلام کردند» (Gelvin, 2020: 73). برحسب دیدگاه طرفداران محیط سایبری این فراخوان، نمایشی از ظرفیت انقلابی رسانه‌های اجتماعی در بسیج اعتراضات در مصر بود. مخالفان محیط سایبری سعی دارند تحسن عمومی سال ۲۰۱۰ را به مانند دیگر ناآرامی‌های مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی اقدامی ناموفق جلوه دهند. به باور این گروه صحبت از ظرفیت رهبری رسانه‌های اجتماعی مبالغه‌آمیز است. این جریان معتقد است که انتساب انقلاب‌های عربی به رسانه‌های اجتماعی نقش تاثیرگذار سایر گروه‌های مشارکت‌کننده در ناآرامی‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. آنها مدعی هستند که تنها ۲۰ درصد مصری‌ها به اینترنت دسترسی داشتند و حکومت نیز پیش از وقایع حیاتی ۲۸ ژانویه ارتباطات اینترنتی را قطع کرد.

با آن که انقلاب‌های عربی در ظاهر فاقد رهبری بودند و شبکه‌های اجتماعی نقش راهبر را در سازماندهی اعتراضات مردمی ایفاء کردند اما چگونگی ساماندهی اعتراضات غیرخوشونت‌آمیز و استفاده از رسانه‌های اجتماعی جدید معطوف به طیفی از جوانان فعال در محیط سایبری بود (Monshipouri and Prompichai, 2018: 39). آنها بعضاً با برقراری تماس با نهادهای فرامرزی برخوردار از تجربه سرنگونی رژیم‌های اقتدارگرا نکات لازم را فرا گرفتند. در اینجا به مانند بخش قبل، با توجه به محدودیت‌های کارکتری برای بررسی تمامی الگوهای رهبری انقلاب در کشورهای مختلف عربی صرفاً به نمونه مصر بسنده می‌شود. در انقلاب مصر، فرآیند سازماندهی ناآرامی غیرخوشونت‌آمیز تا اندازه زیادی برآمده از تجربیات گذشته و فعالیت‌های گروه کفایه^۱ در سال ۲۰۰۴ و تحسن ناموفق محله الکبری در سال ۲۰۰۸ بود. کفایه گروهی متشکل از جریان‌های سیاسی مختلف، شامل ملی‌گرایان، کمونیست‌ها و اسلام‌گرایان بود که در مورد اصلاح رویه‌های انتخاباتی اتفاق نظر داشتند. این نهاد در مدت زمانی کوتاهی پیش از برگزاری فراندوم حکومتی برای تایید پنجمین دوره ریاست جمهوری مبارک شکل گرفت. کفایه اولین جریان متقاضی استعفاء مبارک تا آن زمان بود. یکی از اصول این گروه عدم بکارگیری خوشونت به حساب می‌آمد؛ برای مثال تظاهرکنندگان در اولین تجمع گروه روزه سکوت برگزار کردند و دهان خود را با نوارهای زرد رنگ منقش به آرم گروه کفایه بستند.

سازمان‌دهندگان اعتراضات میدان تحریر در سال ۲۰۱۱ در کنار قدرت نمادین رویه‌های غیرخوشونت‌آمیز، دیگر شیوه‌ها و استراتژی‌ها را نیز از کفایه فرا گرفتند. کفایه برای جذب تمامی طیف‌های سیاسی-اجتماعی، خود را نه یک حزب بسته بلکه یک جنبش باز تعریف کرد، از رسانه‌های اجتماعی برای سازماندهی اعتصابات استفاده نمود، محلات کارگرنشین را برای

^۱. Kefaya

گسترش پایگاه جنبش بسیج کرد و با سازماندهی اوباشان شناخته شده جهت کنترل آنها به هنگام برگزاری تظاهرات، زمینه تسلط بر فضاهای عمومی را فراهم ساخت. شباهت خواسته‌ها و شیوه‌های مورد استفاده کفایه با روش‌های مورد استفاده در ناآرامی مصر بدان دلیل است که یکی از بنیان جنبش جوانان ۶ آوریل عضوی از شاخه جوانان کفایه بود. یکی دیگر از وقایع تاثیرگذار در روند هدایت انقلاب مصر تحصن سال ۲۰۰۸ در محله الکبری قاهره می‌باشد که سر آغاز فعالیت جنبش جوانان ۶ آوریل به حساب می‌آید. پیش از شکست اعتراضات محله الکبری، رهبران تشکیلی که بعدها به جنبش بدل شد به دنبال فراگیری نکات تاکتیکی از افراد دارای تجربه مبارزه علیه رژیم‌های اقتدارگرا بودند. در این ارتباط، محمود عادل یکی از این جوانان فعال در ناآرامی محله الکبری به بلگراد پایتخت صربستان سفر کرد و در برنامه آموزشی ارائه شده توسط مرکز «اقدام و استراتژی‌های کاربردی غیرخشونت‌آمیز» شرکت نمود. «مرکز یاد شده توسط جنبش غیرخشونت‌آمیز آپتور^۱ (مقاومت به زبان صربی) بنا نهاده شده بود و رهبری ناآرامی منجر به سقوط اسلوبودان میلوشویچ مرد قدرتمند صربستان را بر عهده داشت» (Gelvin, 2020: 75).

پیش از موفقیت ناآرامی تونس، جنبش جوانان ۶ آوریل و تشکل‌های همسو بر پایه آموزش‌های آپتور برای شروع ناآرامی و سازماندهی یک انقلاب فراگیر آماده شدند. در این راستا، جنبش مذکور به جای بکارگیری تاکتیک تمرکز و سازماندهی تنها یک راهپیمایی در روز ۲۵ ژانویه سال ۲۰۱۱ که احتمال سرکوب آن توسط نیروهای امنیتی می‌رفت، از تاکتیک تکرر بهره برد و بیست و یک راهپیمایی مجزا از محله‌های متفاوت را سازماندهی کرد. شیوه مورد استفاده تا مرحله پیاده‌سازی از اعضاء مخفی ماند و صرفاً به گروه کوچکی از سازمان‌دهندگان راهپیمایی اعلام شد. توضیحات فوق مبین وجوه تفاوت در رهبری انقلاب مصر به عنوان یکی از برجسته‌ترین انقلاب‌های عربی نسبت به انقلاب‌های مورد بررسی در نسل‌های پیشین نظریه انقلاب است. نکاتی چون استفاده از شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی، ارتباط با گروه‌های برانداز دارای تجربه در سطح فراملی، به کارگیری الگوهای تجربه شده در دیگر کشورها برای ثمربخش نمودن اقدامات اعتراضی و در نهایت مشخص نبودن رهبر یا اعضای تیم رهبری از مولفه‌های منحصر به فرد انقلاب‌های عربی به طور عام و انقلاب مصر به طور خاص بود که می‌تواند در نظام‌مند نمودن چارچوب انقلاب مورد توجه نظریه‌پردازان قرار گیرد. به عبارت دیگر، هدف از طرح مولفه‌های مذکور برجسته نمودن شکل و الگوی جدید رهبری در انقلاب‌های عربی نسبت به انقلاب‌های پیشین است.

^۱. Otpor

نتیجه‌گیری

در چارچوب ادعای کارل پوپر مبنی بر ابطال پذیر بودن علم نظریه‌های انقلاب جریان در حال حرکتی هستند که با وقوع انقلاب‌ها ابعاد جدیدی بدان افزوده خواهد شد. به عبارت دیگر، نظریه‌های انقلاب همواره نسبت به جهان واقعی یک گام عقب‌تر هستند و با بروز انقلاب‌های جدید و توجه به ابعاد بعضاً نوین، نظریه‌های انقلاب شکل می‌گیرند. در این ارتباط، موج انقلابی که از اواخر سال ۲۰۱۰ جهان عرب را در بر گرفت و موجب سرنگونی نظام‌های سیاسی در تونس، مصر، لیبی و یمن گردید حاوی پاره‌ای از ویژگی‌های منحصر به فرد بود که در نظریه‌های پیشین بدان اشاره نشده است. این ویژگی‌ها، نوید آغاز چرخشی تازه در نظریه‌ها را می‌دهد که برخی از نویسندگان آن را سرآغاز نسل پنجم نظریه‌های انقلاب می‌نامند. اشاره به مولفه‌های سه‌گانه تلفیق فرآیندی سطوح داخل و خارج، نقش جدید و خنثی ارتش با توجه به جایگاه و منافع مربوطه در جامعه مورد نظر و در نهایت فقدان رهبر یا طبقه رهبری مشخص در سازماندهی برنامه‌های انقلابی گویای تحولات نوین در نظریه‌های انقلاب است. با توجه به کوچک شدن جهان به واسطه فناوری‌های جدید و افزایش ارتباطات به تدریج جایگاه محیط بین‌الملل در پرتو ارتباطات اجتماعی پررنگتر خواهد شد. در این ارتباط، برخلاف نسل‌های سوم و چهارم نظریه‌های انقلاب که با اعتقاد به مساله تاثیر اتصال سطوح بیشترین نقش را به ترتیب به محیط‌های بین‌الملل و داخل می‌دادند، انقلاب‌های عربی پیوند درون و بیرون در چارچوب یک نگرش فرآیندی، و نه الویتی، نقش تاثیرگذاری در بروز اغتشاشات و شکل‌گیری وضعیت انقلابی دارند. با آن که نهاد ارتش با توجه به جایگاه مربوطه در جامعه دستخوش انقلاب می‌تواند نقش‌بسزایی داشته باشد اما ایفاء نقش استقلال و اعلام بی‌طرفی در وضعیت انقلابی تصویری تازه از عملکرد این نهاد در ناآرامی‌های عربی بود که در نظریه‌های انقلاب اشاره‌ای به این وضعیت نشده بود. به عبارت دیگر ارتش در این ناآرامی‌ها با توجه به جایگاه خود در جامعه و تامین منافع مربوطه عمل نمود. در نهایت، فعالیت جریان‌های اعتراضی در بستر مجازی و جامعه‌پذیری آنها از یکدیگر و الگوبرداری از شیوه‌های موفق مبارزه در سایر کشورها نشان‌دهنده شکل جدیدی از رهبری و هدایت انقلاب‌ها است. در این چارچوب، شاید بتوان ادعای کرد که در نسل پنجم نظریه‌های انقلاب نقش محیط بین‌الملل و فضای مجازی نسبت به گذشته برجسته‌تر خواهد شد. امید است اشاره به مولفه‌های نادیده انگاشته انقلاب‌های عربی در نظریه‌های پیشین، گامی کوچک در جهت شکل‌دهی به نسل پنجم نظریه‌ها باشد که زمره‌های آن توسط پاره‌ای از متفکران این حوزه مطرح شده است.

References

1. Abbasi, F. (2017). An Investigation of the Army's Approach to Arab Revolutions. *Political and International Approaches*. 9(2). 38-66. **(in Persian)**
2. Abul-Magd, Z. (2013), The Egyptian military in politics and the economy: Recent history and current transition status, *CMI insight newsletter*, 1-6.
3. Brinton, C. (2011). *The Anatomy of Revolution*. Translated by Mohsen Solasi. Tehran: Zatyab Publication. **(in Persian)**
4. Della Porta, D. (2016). *Where did the Revolution Go? Contentious Politics and the Quality of Democracy*. Cambridge. Cambridge University Press.
5. Gelvin, James L., (2020), *The Arab Uprisings: what everyone needs to know*. Translated by M. Zibaei and S. Bahrami. Rasht: Guilan University Press. **(in Persian)**
6. Goldeston, J. (2016). *Revolutions: A Very Short Introduction*. Translated by Abaas Haatami. Tehran. Kavir Publication. **(in Persian)**
7. Goldeston, J. and Forann J. (2014). *Typology of Revolutionary Theories: The Review on Revolutions' Theorising in the 20th Century*. Translated by Khoran Baghaaei and Homan Nayyeri. Tehran: Tarheneo. First Edition. **(in Persian)**
8. Goleston, J. (2018). Toward a Fourth Generation of Revolutionary Theory. Translated by Ehsan Badrikouhi. *Strategic Studies of public policy*, 8(27). 381-442. **(in Persian)**
9. Harati, M., Pakzad, R. (2019). The Testing of Chalmers Johnson's Theory with the Revolutions of the Islamic World (Case study of Iran, Egypt a Libya). *Political Studies of Islamic World*. 7(4), 25-44. doi: 10.30479/psiw.2019.9897.2444. **(in Persian)**
10. Hinnebusch, R. (2012), Globalization, the Highest Stage of Imperialism: Core-Periphery Dynamics in the Middle East, in Stephan Stetter (ed.), *The Middle East and Globalization: Encounters and Horizons* (pp. 21-39). New York: Palgrave Macmillan.
11. Hosseinzadeh, S. and Shafiee Ardestani, R. (2017). Mobilization of Resources: The Political Culture and the Issue of Continuity of Social Movements in Iran: The Case Study of Oil Movement. *Social History Studies*. 7(1). 85-107. doi: 10.30465/shc.2017.2436. **(in Persian)**
12. Khoramshaad, M. (2004). Reflection of Iran's Islamic Revolution in Revolution Theories: Birth and making Fourth Generation of Revolution Theories. *Iranian Sociological Magazin*. 5(3), 86-123. **(in Persian)**

13. Lawson, G. (2019). *Anatomies of Revolution*. Cambridge: Cambridge University Press.
14. Lotito, N. J. (2018), Rising public trust in Arab militaries at the expense of governments could signal a disruptive trend in civil-military relations and portend instability to come. *Carnegie Endowment*. May 7 at: <https://carnegieendowment.org/sada/77610>
15. Malakutian, M. (2013). An Attitude Towards Revolution's Theories and Making Assessment Them. *Transformations in Human Science*. 3(4). 183-207. **(in Persian)**
16. Malakutian, M. (2014). *A Survey on the Theories of Revolution*. Tehran: Ghoomes Publication. **(in Persian)**
17. Monshipouri, M., Prompichai, T. (2018). Digital Activism in Perspective: Palestinian Resistance via Social Media. *International Studies Journal (ISJ)*, 14(4), 42-63.
18. Panahi, M. and Baghini, N. (2015). A Comparative Study on the Impressive Factors on winning Iran's Islamic Revolution and Failing Egyptian Revolution. *Journal of Iranian Social Studies*. 10(1). 86-114. **(in Persian)**
19. Parsa, M. (2000). *States, Ideologies, and Social Revolutions*. Cambridge, Cambridge University Press.
20. Ritter, D. (2014). *The Iron Cage of Liberalism: International Politics and Unarmed Revolutions in the Middle East and North Africa*, Oxford: Oxford University Press.
21. Shama, N. (2019). To Shoot or to Defect? Military Responses to the Arab Uprisings. *Georgetown University in Qatar*. May 8 at: <https://repository.library.georgetown.edu/bitstream/handle/10822/1055973/CIRSOccasionalPaper22NaelShama2019.pdf?sequence=4&isAllowed=y>
22. Skocpol, T. (2010). *States and Social Revolutions*. Translated by Seyed Majid Roen Tan. Tehran: Soroush publication. **(in Persian)**
23. Trimberger, E. K. (1978), *Revolution from Above: Military Bureaucrats and Development*. New Jersey: Transaction Publishers.
24. Westmoreland, M. R. and Allan D. K., (2016), Visual Revolutions in the Middle East, *Visual Anthropology*. 29(3). 205-10.
25. Zakerian, M., Emadi, S. (2018). Establishing Political Accountability in the Post-Mubarak Era: Transitional Justice vs. Authoritarianism. *International Studies Journal (ISJ)*, 14(4), 90-119.
26. Zibaei, M. and Simbar, R. (2017). Arab Uprisings: Social Roots in the Historical

Context. *World Politics*. 5(4). 38-7. **(in Persian)**

27. Zibaei, M. (2018). The Effects of 2011 Uprisings over the State in the Arab Middle East. *State Studies*. 4(14). 37-68. doi: 10.22054/tssq.2018.9074. **(in Persian)**